

## رهبان آخر غذا می‌خورند

چرا بعضی از گروه‌ها می‌توانند با هم همکاری کنند و بعضی قادر به این کار نیستند؟  
سایمون سینک - مترجم: الهام نورانی پور



## ارتش. ۱۵

• نیاز ما به احساس امنیت. ۱۷

حمایت مقام بالاتر. ۱۹

کارمندان هم انسان‌اند. ۲۹

تعلق خاطر. ۴۵

بله، اما... ۵۵

• نیروهای قدرتمند. ۶۷

وقتی عرصه تنگ می‌شود. ۶۹

ای.دی.اس.ا. ۷۹

نقش تأثیرگذار کورتیزول. ۱۰۳

دلیل وجود رهبر. ۱۱۹

• واقعیت. ۱۳۷

شجاعت انجام کار صحیح. ۱۳۹

ماشین برف‌رو در صحرا. ۱۴۷

## راهی که انتخاب کردیم. ۱۵۳

• چگونه به این جایگاه رسیدیم. ۱۵۵

رونق اقتصادی پیش از ورشکستگی. ۱۵۷

بزرگسالی متولدان دوره رشد انفجاری جمعیت. ۱۷۱

• چالش انتزاعی. ۱۸۳

انتزاع مرگبار است. ۱۸۵

انتزاع مدرن. ۱۹۵

مدیریت تفکر انتزاعی. ۲۰۵

عدم توازن. ۲۳۱

## چالش‌ها و دوره‌ها. ۲۳۳

• ثروت ویرانگر. ۲۳۵

موقعیت هر سازمان مطابق پیشروی فرهنگش ارتقا می‌یابد. /

فرهنگ سازمان تابعی از رویه کاری رهبران است. ۲۵۷

صداقت مهم است. ۲۷۷

دوستان ارزشمندند. ۲۹۵

هدایت مردم را بر عهده بگیرید نه اداره ارقام راه. ۳۰۹

## پرتگاه. ۳۳۵

• جامعه معتادان. ۳۳۷

از ماست که بر ماست. ۳۳۹

دستیابی به هدف به هر قیمت. ۳۴۹

نسل دورافتاده از صفات انسانی. ۳۶۱

• رهبری ۳۷۵

گام دوازدهم. ۳۷۷

کشمکش مشترک. ۳۸۳

ما به رهبران بیشتری نیاز داریم. ۳۹۵

لایه ضخیمی از ابر جلوی هر نوری را گرفته بود. نشانی از ماه و ستاره‌ها نبود. تاریکی محض بود. گروه به‌آهستگی در دره پیشروی می‌کرد. سنگلاخی بودن زمین باعث می‌شد که سرعت پیشروی بسیار کند باشد. بدتر از همه اینکه آنها می‌دانستند تحت نظرند. همه عصبی بودند.

هنوز یک سال از حمله‌های هوایی یازده سپتامبر نگذشته بود. دولت طالبان به خاطر امتناع از تسلیم رهبر القاعده، اسامه بن لادن<sup>۱</sup>، بر اثر حملات کوبنده نیروهای آمریکایی تازه سقوط کرده بود. نیروهای عملیات ویژه بسیاری در منطقه در حال اجرای مأموریت بودند که تاکنون محرمانه باقی مانده‌اند. این گروه یکی از آن گروه‌ها و این مأموریت یکی از آن مأموریت‌ها بود.

تمام آنچه ما می‌دانیم این است که گروهی بیست و دو نفره داشتند عملیاتی در قلب قلمرو دشمن انجام می‌دادند تا آنچه را دولت، «هدف ارزشمند» می‌خواند، به دست آورند. آنها در دره‌ای عمیق در یکی از مناطق کوهستانی افغانستان در حال پیشروی بودند تا محموله هدف ارزشمند خود را به خانه امن برسانند.

کسی که در آن شب از ابرهای ضخیم عبور کرد، کاپیتان مایک درولی<sup>۲</sup> با نام مستعار شناخته‌شده جانی براوو<sup>۳</sup> بود. صرف نظر از صدای غرغر موتورهای هواپیمای او، آرامش مطلق در آن فضا برقرار بود. هزاران

1. Osama bin Laden

2. Mike Drowley

3. Johnny Bravo

ستاره چهره آسمان را خال خالی کرده بود و ماه آن چنان فضای بالای ابرها را روشن کرده بود که شکل لایه برف تازه باریده به نظر می‌آمد. صحنه بسیار زیبایی بود.

جانی براوو و خلبان پشتیبانش در حال دور زدن با هواپیماهای مدل ای-۱۰ خود بودند و در حالت آماده‌باش برای کمک به نیروهای زمینی قرار داشتند.

گرچه ای-۱۰ اصطلاحاً به گراز وحشی شناخته شده است، اما از لحاظ فنی جت جنگنده نیست، بلکه هواپیمایی جنگی است؛ هواپیمای زره‌پوش تک‌سرنشین کم‌سرعتی که برای پشتیبانی نزدیک هوایی از نیروهای زمینی طراحی شده است. برخلاف سایر جت‌های جنگنده، سریع و جذاب نیست، اما آنچه را که مورد نظر است محقق می‌سازد.

به طور ایده‌آل خلبانان ای-۱۰ و نیروهای زمینی ترجیح می‌دهند که یکدیگر را ببینند. نیروهای زمینی با مشاهده هواپیما در بالای سرشان و با علم به اینکه یک نفر هست که از آنها محافظت کند، اعتماد به نفس بیشتری به دست می‌آورند. خلبانان نیز با مشاهده نیروهای زمینی در پایین از این لحاظ که در صورت نیاز سودمند خواهند بود، اطمینان خاطر بیشتری می‌یابند. اما آن شب با وجود ابرهای ضخیم و زمین کوهستانی در افغانستان، تنها راه اطمینان از حضور یکدیگر تماس رادیویی بود که گهگاه با هم برقرار می‌کردند.

جانی براوو نمی‌توانست آنچه را نیروهای زمینی می‌دیدند، بدون خطای دید مشاهده کند، اما بر مبنای آنچه در تماس‌های رادیویی می‌شنید می‌توانست چیزی را که آنها حس می‌کنند درک کند و این امر برای ایجاد انگیزه عملیاتی در او کافی بود. جانی براوو به طور غریزی می‌دانست که به علت وضعیت جوی باید از ارتفاعش بکاهد تا بتواند

پایین‌تر از ابرها قرار گیرد و شاهد اوضاع و احوال نیروهای زمینی باشد. اقدام شجاعانه‌ای بود. ابرهای ضخیم معلق در پایین و رگبارهای پراکنده در منطقه شرایط جوی سختی را به وجود آورده بود. میدان دید جانی براوو به دلیل استفاده از عینک مخصوص دید در شب محدود شده بود. تحت چنین شرایطی پرواز به درون دره و اجرای شکست جوی حتی برای باتجربه‌ترین خلبانان نیز بسیار خطرناک بود.

جانی براوو دستوری برای اجرای مانور مخاطره‌آمیز دریافت نکرده بود. حتی اگر دستوری هم گرفته باشد، احتمالاً این بوده است که موقعیت خود را حفظ کند و منتظر دریافت تقاضای کمک باشد. اما او مانند اکثر خلبان‌ها نبود. با وجود اینکه هزاران متر بالاتر از سطح زمین و در کابین خلبانی خود به سر می‌برد، می‌توانست احساس نگرانی و اضطراب نیروی زمینی را حس کند و با وجود اطلاع از خطرات اجرای شکست جوی، می‌دانست که این کار اقدامی بجا و درست است و به نظر او چاره دیگری جز این وجود نداشت.

بنابراین، حین آمادگی برای سرازیر شدن به سمت ابرها و عبور از آنها برای رسیدن به دره، مطمئن شد که حس غریزی او درست بوده است. سه کلمه از رادیو اعلام شد. سه کلمه کوتاه که می‌توانست لرزه بر اندام خلبان بیندازد: «سربازان در تماس‌اند.»

«سربازان در تماس‌اند.» یعنی کسی روی زمین به دردسرافتاده است. این پیامی است که نیروهای زمینی برای اطلاع‌رسانی به دیگران، در زمان هجوم دشمن به کار می‌برند. جانی براوو قبلاً به کرات حین عملیات آموزشی این کلمات را شنیده بود، اما امشب، ۱۶ اگوست ۲۰۰۲، اولین باری بود که در موقعیت جنگی آن را می‌شنید.

جانی براوو روشی برای برقراری ارتباط بهتر با نیروهای زمینی ابداع کرده بود. او برای اینکه بتواند آنچه را آنها حس می‌کنند درک کند، در هر عملیات آموزشی، حین پرواز بر فراز میدان جنگ، همواره صحنه‌ای